

آرامش قبل از طوفان : فشارهای انقلابی و حکمروایی جهانی

دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین*

دکتر رضا سیم بر**

چکیده

آیا دوران انقلابها سپری شده است؟ برخی از محققین و صاحبنظران معتقد هستند که با استناد به روندهای فعلی جهانی شدن و پروسه دموکراسی‌سازی در قسمتهای مختلف دنیا احتمال وقوع انقلاب‌های بزرگ اجتماعی به صفر رسیده است امروزه شرایط حاکم در نظام بین‌المللی به گونه ای است که شبکه به هم پیوسته‌ای از منافع متقابل اقتصادی، کشورها را به یکدیگر سخت مرتبط ساخته است و چه تأثیر شگرفی را روندهای دموکراسی‌سازی بر روی حل و فصل نارضایتی‌های عمومی داشته‌اند. به طور قطع آن دسته عواملی که وقوع انقلاب‌های ملی را ناممکن می‌سازند از جمله علل اقتصادی، سیاسی و فرهنگ جهانی ممکن است به نوبه خود به پدیده‌ای تحت عنوان بحران انقلاب جهانی در دهه‌های متقدم منجر شود. در فقدان حکمروایی جهانی، نهادهای سیاسی فرامرزی آفریننده زمینه سیاسی مشخصی برای وقوع حرکت‌های انقلابی هستند. این نهادها موظف به اجرای سیاست‌های موافق برای تقویت سرمایه جهانی می‌باشند، در حالیکه برای تأمین این هدف علی‌الاصول غیر پاسخگو باقی می‌مانند و در نتیجه زمینه‌های نارضایتی و بحران را در قسمتهای مختلف دنیا ایجاد می‌کنند. می‌توان گفت فقدان

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت معلم تهران arsalangh@yahoo.com

** دانشیار علوم سیاسی دانشگاه گیلان rezasimbar@hotmail.com

مشروعیت دمکراتیک در درون ملت - کشورها وجود دارد. آمیزه ای از نابرابری های اقتصادی و اجتماعی، کاملاً نظام جهانی را در طولانی مدت آمادهٔ ابتلای به بحرانهای گوناگون خواهد ساخت. احتمال وقوع بحران عمیق اقتصادی آینده، به همراه احتمال آمیختگی آن با چالشهای فرهنگی عصر ما، باز آفریننده بسیاری از حرکتهایی هستند که قبل از آن روح ملت - کشورها را در قالب نهضت‌های انقلابی به تسخیر خود در آورده بود.

واژه‌های کلیدی: انقلاب، نظام بین الملل، دمکراسی‌سازی، بحران انقلاب جهانی، نهضت‌های انقلابی، بحران مشروعیت.

پایان اسطوره انقلابهای ملی

هنگامی که به دلیل وقوع انقلاب در ایران، رژیم شاه که از حمایت گوناگون و گسترده دولت آمریکا برخوردار بود نهایتاً سرنگون شد و نظام اسلامی به قدرت رسید، بسیاری از نظاره‌گران، نویسندگان و صاحب‌نظران انقلاب ایران را آخرین حلقه از زنجیره انقلابهای بزرگ اجتماعی می‌دانستند. واپسین انقلابی که در انتهای خط نمونه‌های انقلابی و حرکت‌های بزرگ اجتماعی تاریخ می‌نشست که انقلاب فرانسه ۱۷۸۹، مکزیک ۱۹۱۰، روسیه ۱۹۱۷ و چین ۱۹۴۹ از برجسته‌ترین آنها بوده‌اند. می‌توان گفت به انحای مختلف همه انقلاب‌های بزرگ دنیا حرکت توده‌وار مردم تحت بسیج یک رهبر ایدئولوگ بوده‌اند که خواسته‌اند رژیمی کهنه را سرنگون نمایند به این امید که جوامع خود را به‌گونه‌ای نوین پی‌ریزی کنند که غالباً این حرکت آنها شگفتی نظاره‌گران خارجی را برمی‌انگیخت. این حرکتها تغییر ساختاری را با خود به همراه می‌آورده‌اند و غالباً نیز همراه با خشونت بوده‌اند.

اکنون عمدتاً پس از گذشت ربع قرن، انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران «آخرین» انقلاب بزرگ اجتماعی و سیاسی در دنیا به‌شمار می‌رود. این در حالی است که تأکید می‌شود انقلاب اسلامی ایران در چارچوب ساختاری جنگ سرد، برخلاف سایر انقلاب‌های اشاره شده قرار نمی‌گیرد؛ افزون بر اینکه این انقلاب به عنوان نقطه عطف حرکت‌هایی قلمداد می‌گردد که در بازگشت مجدد مذهب در نظام بین‌الملل مطرح هستند و از لحاظ تأخر در آخرین حلقه رخدادهای معاصر خود است. بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی، تاریخ‌نگاران و جامعه‌شناسان مدعی هستند که انقلاب‌ها در سطح ملی به موضوعی متعلق به تاریخ گذشته تبدیل شده‌اند. آنان تأکید دارند که

امروز ما کاملاً در جو جهانی شده زندگی می‌کنیم که در آن ظاهراً نظام مدرنیته و لیبرال‌دمکراسی به پیروزی کامل دست یافته‌اند. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که دیگر هیچ جامعه‌ای مبتلا به آتش انقلاب‌ها نخواهد شد که نهایتاً از خاکستر آن ریشه و شاخه‌هایی از مؤلفه‌های نوین اجتماعی و سیاسی رویانده شوند. البته این موضوع بدین معنا نیست که احتمال وقوع جنبشهای بزرگ سیاسی و اجتماعی منتفی شده باشد. حتی آنانی که دوران انقلاب‌ها را سپری شده می‌یابند در دهه‌های آینده تحقق حرکت‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی را ممکن می‌دانند اما اینان موکداً معتقدند که به هیچ وجه چنین حرکت‌هایی دیگر رنگ و بوی انقلاب‌های گذشته را نخواهند داشت؛ مثلاً اگر از اینان درباره احتمال تغییر رژیم اقتدارگرایی چین سوال شود سناریوی انقلاب را متوقع نمی‌دانند بلکه الگوی تغییراتی را مطرح می‌نمایند که در سال ۱۹۸۹ در اروپای شرقی به وقوع پیوست. به عبارت دیگر اگر انقلاب را حرکتی اجتماعی و سیاسی بدانیم که با یک رهبری ایدئولوگ به دنبال تغییر ساختاری و پیوسته با خشونت همراه است، بدین معنا انقلابی را نخواهیم دید. در واقع حرکت‌های بزرگی رخ خواهند داد اما بیشتر شبیه حرکت اصلاح‌طلبانه و نه انقلاب‌ها خواهند بود.

علیرغم تفاوتها، همه این دیدگاهها در یک مورد مشترک هستند و آن اینکه تحقق حرکت‌های انقلابی در این قرن ناممکن خواهد بود. برای نمونه در گزارشی آمده است اقتصاد سرمایه‌داری جهانی هرچه بیشتر شکوفاتر خواهد شد روند لیبرالیزم نیز شتاب خواهد گرفت. در این نظر خوش‌بینانه به هیچ عنوان دغدغه یک حرکت انقلابی عمده وجود نخواهد داشت. فقر جهانی، تنازعات قومی و سایر چالش‌ها تک‌بعدی و موردی هستند و یک تهدید سیستماتیک محسوب نمی‌شوند که بتوانند به‌طور اساسی ساختارهای بنیادین را با تهدید مواجه نمایند. به نظر اینان رقابت‌های ژئوپلیتیکی نیز کمتر این امکان را خواهند یافت تا بتوانند ابرقدرتها را به یک تنازع رودررو بکشانند. ظهور دو قدرت چین و هند نیز عمدتاً سوال‌هایی را درباره چگونگی اتحاد آنها و نحوه شکل‌گیری اصل همگرایی مطرح می‌سازد اما سوالی درباره اصل وقوع انقلاب‌ها مطرح نمی‌نمایند. براساس این تحلیل به نظر می‌رسد هیچ تهدید عمده‌ای در این قرن به صورت وقوع انقلاب‌ها وجود نداشته باشد.^(۱)

در دسته دوم تجزیه و تحلیل‌ها، اگرچه صاحب‌نظران اصل و نوع تحلیل و استدلال پیشین را نمی‌پذیرند. اما به نظر می‌رسد که به نتایج مشابهی می‌رسند. این افراد معتقدند اگر نظری کلی

به بازیگران مقاومت و مبارزه در دنیای امروز بیافکنیم، مقاومتی که به طور محتوایی با ساختار نظم جهانی امروز مخالف است می‌توان به گروه‌هایی نظیر اصولگرایان، توده‌گرایان و منتقدان اخلاقی نظام سرمایه‌داری اشاره نمود که از هم‌پاشیده و در موضع انفعالی و دفاعی قرار دارند. اسلام‌گرایان، چینی‌ها و هندوهای ملی‌گرا، اخلاق‌گرایان محافظه‌کار غربی همه از اوضاع موجود حاکم در عصر ما به‌ویژه از بی‌ریشه‌گی فرهنگی و نسبی‌گرایی اخلاقی به شدت ناراضی هستند. اما باید توجه داشت که علیرغم همانند یهای بسیار بین آنها و موضوع کمرنگ شدن مرزهای ملی، هیچکدام به شکل جهانی سخن نمی‌گویند. هر کدام از سنت و گروه خاصی دفاع می‌نمایند و سعی می‌کنند که با کشیدن دیواری به دور خود از آن سنت‌ها دفاع کنند. هیچکدام یک برنامه نظام‌مند برای ایجاد یک نظم نوین اجتماعی جهت رویارویی با نوگرایی لیبرال جهانی دارا نمی‌باشند. الگویی که بتواند ساختارهای سیاسی مستقر و نگهدارنده در نظام فعلی جهانی را سرنگون کند و صرفاً به ذکر شعارهایی در این موضوعات نپردازد. این گروه‌ها فشار نه‌چندان چشمگیری از لحاظ فرهنگی وارد می‌آورند تا شرایط را با توجه به استانداردهای خود تحمل‌پذیرتر سازند. بنابراین هیچ گام پیشروانه یا مبارزه‌طلبانه جدی بر نمی‌دارند اما در مقابل می‌توان گفت که هالیوود یا مک‌دونالد در همین زمینه گام‌های استواری را بر می‌دارند. باید گفت که همه موارد نارضایتی‌های فرهنگی و اقتصادی به‌ویژه در میان کشورهای جنوب از استحکام و پتانسیل انقلابی لازم برخوردار نیستند. بمب‌گذاری و آدم‌ربایی آن چیزی نیست که یک انقلاب باید به دنبال آن باشد. انقلاب سازنده دارای مؤلفه‌های فرهنگی و فکری مختص به خود است که بتواند به بسیج توده‌های مردم بپردازد و نهایتاً نظم موجود را تهدید کند. اینها اصلی‌ترین شاخصه‌های یک حرکت انقلابی است که جنبش‌های فعلی فاقد آنها هستند.

چگونه می‌توان تصور نمود که طرفداران نظریه «ضد جهانی شدن» که در شهرهای سیاتل آمریکا و کبک کانادا دست به تظاهرات زدند می‌توانند انقلابی تلقی شوند؟ این در حالی است که اغلب آنان خواهان «جهانی شدن از پایین» هستند تفکری که در مقابل اندیشه جهانی شدن نولیبرالها قرار دارد. آنان معتقدند اندیشه و راهکارهای نولیبرالها باعث هرچه ثروتمندتر شدن طبقه سرمایه‌دار جهانی خواهد شد ثروتی که هزینه آن را فقرا پرداخت خواهند کرد. البته می‌توان با اطمینان پیش‌بینی نمود که اگر اینان بتوانند به قدرت دست یابند و ایده‌های خود را

متحقق کنند نظام جهانی شدیداً دستخوش تغییر و تحول خواهد شد اما نباید فراموش کرد براساس آنچه که اشاره شد بسیاری از آنان خواهان سرنگونی نظام کاپیتالیستی نبوده بلکه عمدتاً خواهان توزیع ثروت به شکل گسترده‌تری در نظام سرمایه‌داری جهانی هستند و این امر نیز برخاسته از توجه و احترام به اصول دموکراسی و برابری مدنی است. اغلب اینان به دنبال تحقق شرایطی همانند سوئد دهه ۱۹۷۰ و نه وقوع یک انقلاب تمام‌عیار هستند. در دیدگاه‌ها و نوشته‌های اینان کمتر اشاره‌ای به «دشمنان» است درحالی‌که بیشتر به دنبال تحقق اموری مانند «دموکراسی»، «حقوق بشر» و حفاظت از «محیط زیست» می‌باشند. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که دغدغه اصلی آنان اینست که واژگون شدن نظام سرمایه‌داری زنگ خطری را برای ساختارهای دموکراتیک سیاسی به صدا درمی‌آورد که انجام اصلاحات و نه انقلاب، راه‌حلی عقلایی‌تر و قابل قبول‌تر می‌باشد. بنابراین روشهای منتخب تاکتیکی آنان بیشتر هماهنگ با روشهای گام‌به‌گام سیاسی تا روشهای انقلابی است. چرا که آنان در روند جهانی شدن افق جدیدتر و بهتری را برای گسترش فعالیت‌های سیاسی خود می‌یابند. اینان معتقدند اینترنت و کاهش سطح اقتدارگرایی در عرصه بین‌الملل فضا را برای گسترش جامعه مدنی جهانی مهیا می‌سازد. سازمانهای بین‌المللی غیردولتی مانند حرکت صلح سبز و عفو بین‌الملل به شدت تکثیر و گسترش یافته‌اند. حرکت‌های نوین اجتماعی در شبکه‌های مختلفی از کشورهای گوناگون فعالیت می‌کنند و تلاش دارند تا خود را با شرایط جدید انطباق دهند. مضافاً اینکه امروزه روشنفکران و فعالان چپ در ساختارهای موجود نظام بین‌الملل بیشترین احتمال‌ها را برای تحقق مشارکت دموکراتیک و تکثرگرایی می‌یابند؛ شرایطی که به نظر اینها جو را بیشتر مهیای موفقیت برنامه‌هایشان خواهد کرد. این در حالی است که فعالان این جبهه به‌شدت به رسانه‌های عمومی وابسته هستند و سعی می‌کنند تا از این روش برای جذب افکار عمومی در سطح جهانی استفاده کنند. بنابراین می‌توان گفت همه این تحرک‌ها ترجمان اشتیاق و خواسته‌های این گروههاست تا اینکه تلاشی برای سرنگونی ساختار سیاسی حاکم در جهان باشد.

این جنبشها می‌کوشند با حفظ شرایط کنونی راه را برای تحقق هرچه بیشتر برنامه‌هایشان هموار سازند. مدل جدید جنبشهای اجتماعی چیزی شبیه اعتراضات شهر سیاتل است که در آن از اینترنت برای گردهم‌آوردن جوانان ایده‌آلیست از نقاط مختلف دنیا استفاده شد. پس اینان از

منظری، نه تنها مخالف روند جهانی شدن نیستند بلکه تلاش دارند از مؤلفه‌های موجود در آن برای تعمیق برنامه‌ها و روشهای خود استفاده کنند ولی در عین حال می‌کوشند تا به اصلاح نکات منفی موجود در روند جهانی شدن بپردازند.^(۲)

در اینجا به یک نقطه بسیار حساس و کلیدی می‌رسیم. هردو گروه دانشمندان علوم اجتماعی و هم فعالان سیاسی چپ به‌طور گسترده‌ای بر سر این موضوع که بار دیگر دوران انقلاب‌ها به پایان رسیده است توافق دارند و این ادعا مبتنی بر چند دلیل عمده می‌باشد. اول گسترش دموکراسی اگرچه آرام و تدریجی باعث می‌شود تا نارضایتی به شکل افراطی آن بروز نیابد، تنها رژیمهای اقتدارگرا نشان داده‌اند که در مقابل فشار شکننده هستند. بنابراین ترویج و توسعه نظامهای دموکراتیک در سطح نظام بین‌المللی راه را برای وقوع حرکت‌های انقلابی مسدود می‌کند. دوم اینکه محدودیتهای موجود در نظام بین‌الملل فضا را برای حرکت‌های انقلابی محدود می‌کند. معمولاً، حکومتها در زمان وقوع آشوبهای جهانی یا وقتی که گروه‌های رقیب فضای کافی را برای ایجاد حرکت انقلابی به وجود می‌آورند در معرض فروپاشی قرار می‌گیرند. اما امروزه نظام جهانی کم‌وبیش باثبات است. قدرتهای بزرگ بین‌المللی دارای دیدگاه نسبتاً مشترکی درباره‌ی نظام سرمایه‌داری مصرفی جهانی هستند، آنها ترجیح می‌دهند که به جای تنازع تمام‌عیار که دارای هزینه‌های غیرقابل تحمل است اختلافات فی‌مابین را حل نمایند. سوم اینکه روند جهانی شدن و اصلاحات اقتصادی باعث کاهش نقش حکومتها در اقتصاد شده است. عواملی که نظامی جهانی را شکل می‌دهند بسیار پراکنده، متعدد و فرامرزی شده‌اند. امروزه حرکت‌های اجتماعی و سیاسی کمتر با دولتها درگیر هستند دولتهایی که سابقاً در مورد صنایع توسعه‌ای انحصاری عمل می‌کردند؛ صنایعی که می‌تواند مبنایی برای وابستگی کشورهای در حال توسعه به کشورهای قدرتمند شود. چهارم اینکه خود اندیشه انقلاب اعتبار خود را در قرن بیستم از دست داده است. بر خلاف گذشته اندیشه‌های افراطی به سختی می‌توانند مطرح‌کننده یک دیدگاه منسجم از یک دنیای جایگزین برای نظام فعلی باشند و به‌واسطه این اندیشه با باور مردم به بسیج آنها بپردازند.^(۳) به عبارت دیگر به نظر می‌رسد مردم از لحاظ فکری مهیای پذیرش رهبران ایدئولوگ برای شکل دادن به حرکت انقلابی نمی‌باشند و در نتیجه امکان کانالیزه کردن انرژی توده‌ها برای به ثمر رساندن حرکت‌های انقلابی بسیار اندک است.

آرامش قبل از طوفان

در اینجا می‌توان این سوال را مطرح کرد که امروزه تا چه میزانی الگوی انقلاب‌های گذشته به‌ویژه انقلاب‌های قرن بیستمی می‌تواند مورد استفاده گروه‌های مختلف و رهبران ایدئولوگ در سطح جهانی قرار گیرند آن‌هم در شرایطی که ساختارهای جهانی و نظام بین‌الملل تحت تأثیر روند جهانی شدن و نظام سرمایه‌داری لیبرال تغییر پیدا نموده‌اند. همان‌طوری که اشاره شد می‌توان گفت انقلاب تغییر ناگهانی قدرت مسلط یک گروه حاکم به‌دست گروه دیگر است که در آن ساختارهای سیاسی به‌طور اساسی تغییر می‌یابند، این حرکت غالباً از پایین به بالا انجام می‌شود و همراه با خشونت است.^(۴)

با این تعریف این پرسش به‌میان می‌آید که آیا وضعیت فعلی در نظام بین‌الملل حالت آرامش قبل از طوفان است؟ به‌عنوان یک فرضیه شاید دانشمندان علوم سیاسی در این موضوع محق باشند که وقوع انقلاب‌هایی مانند الگوی انقلاب فرانسه یا انقلاب روسیه را غیرمحمتم بدانند. اما به نظر می‌رسد ویژگی‌های موجود در نظم فعلی مستقر در نظام جهانی که در مقابل انقلاب‌های ملی اجتماعی قرار دارند سرانجام به یک بحران انقلابی جهانی محتمل منجر می‌شود و بر این اساس نظام جهانی هرچه بیشتر در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد.

می‌توان به این بحث از روزه اصول رهیافت‌های فکری راجع به انقلاب‌ها نگریست، البته هدف در اینجا آن نیست که همه ادبیات مربوط به این رهیافتها بیان شود اما می‌توان به مجموعه‌ای از اصول بنیادین و مشترک اشاره نمود. برای تبیین بحث باید گفت که رهیافت‌های مدرن انقلاب با رهیافت فکری مارکسیسم در قرن نوزدهم میلادی آغاز شد. مارکسیست‌ها براساس دیدگاه تاریخی خود انقلابها را دوره انتقال یک نظم اجتماعی به مدل نظم اجتماعی دیگر می‌دانستند. مثلاً حرکت از نظام فئودالیت به نظام سرمایه‌داری به نظامهای جانشین در این راستا محسوب می‌شدند. اینان معتقدند طبقه جدید در مقام پاسخگویی به نظام اقتصادی به‌ویژه آن هنگامی که نسبت به منافع واقعی خود و ساختارهایی که تعمیق‌کننده آنها هستند آگاهی یافت، دست به انقلاب می‌زند. در این باره، بورژواها طبقه آریستوکرات فئودال را برکنار خواهند نمود همانگونه که پرولتاریا اقدام مشابهی را نسبت به بورژوازی انجام خواهد داد. البته مارکسیست‌ها در این روند به جبر تاریخ و الزامی بودن این روند معتقد هستند.

در قرن بیستم تاریخ‌نگاری به نام کرین بریتون (۱۹۳۸)^۱ اولین نظریه‌های نظام‌مند راجع به انقلابها را مطرح کرد. وی با استناد به انقلاب‌های آمریکا، انگلیس، فرانسه و روسیه به تبیین و توضیح شرایطی می‌پردازد که به دلیل آنها یک نظم اجتماعی فرو می‌پاشند. این شرایط عبارتند از یک بحران مالی شدید، تضعیف توانایی‌های حکومتی، کم‌رنگ شدن اعتماد به نفس نخبگان سیاسی حاکم، ایجاد نظام نوین اتحاد بین روشنفکران سیاسی و اجتماعی با طبقات انقلابی و از همه مهمتر، شکل‌گیری یک دیدگاه جدید اجتماعی بین اقشار عمومی مردم که مسایل و اوضاع را به گونه دیگری می‌یابند. بریتون در نحوه شکل‌گیری، اجرا و نهایتاً به سرانجام رسیدن انقلابها نیز خطوط مشترکی را می‌یابد. وی معتقد است در مسیر حرکت‌های انقلابی ابتدا اصلاح‌طلبان میانه‌رو به قدرت می‌رسند، سپس رادیکالها با به دست آوردن موقعیت مناسب پایه قدرتی مطمئنی را پی می‌ریزند که براساس آن می‌توانند به جابه‌جایی میانه‌روها بپردازند و دست آخر در این مسیر حرکت، شرایط استقرار ساختار انقلابی فراهم می‌شود.^(۸)

در خلال قرن بیستم و با تعمیق نظریه‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی، رهیافتهای جدیدی از انقلابها به منصف ظهور رسیدند. دانشمندان غربی این دو رشته در نیمه دوم قرن تلاش خود را معطوف به کاربرد نظریه مدرنیزاسیون و توضیح نقش آن در تسریع انقلابهای جهان سومی پرداختند. ارتباط بین ناامیدی‌های فردی و گسترش تشبهای اجتماعی به عنوان دو متغیر جداگانه نقش مهمی را در این نظریه ایفا می‌کنند. تد گار (۱۹۷۰)^۲ و جیمز سی دیویس (۱۹۶۲)^۳ معتقدند هنگامی که در روند تغییرات سریع اجتماعی و اقتصادی منافع متوقع در سطح جامعه تحقق نیابد یا روند تغییرات به‌طور ناگهانی متوقف شوند،^(۶) اضطرابات و نارضایتی‌های اجتماعی توده‌های مردم می‌تواند به وقوع انقلابها منجر شوند که در طی این حرکت نهادهای سیاسی قدرت به عنوان مسئول ناکامی‌ها و ناتوانی‌های اقتصادی و اجتماعی مورد تهاجم ناراضیان قرار می‌گیرند.^(۷) برخی دیگر از دانشمندان علوم اجتماعی در مطالعات خود بر طبقات مختلف در روند مشابهی تاکید نموده‌اند. چالمرز جانسون (۱۹۶۶)^۴ به این موضوع تاکید دارد که چگونه ارزشها و خشم و نارضایتی با یکدیگر آمیخته می‌شوند.^(۸) وقوع تغییرات

1. Crane Brinton
2. Ted Gurr
3. James C. Davis
4. Chalmers Johnson

سریع در جامعه باعث می‌شود تا توان مردم برای ایجاد هماهنگی بین ارزشها و واقعیات از بین برود. از طرف دیگر رهبران سیاسی نیز نمی‌توانند بر سر حفظ ارزشها اجماع حاصل کنند و هنگامی که از راه‌حلهای قهرآمیز برای حل بحران استفاده می‌کنند اوضاع به مراتب نسبت به گذشته بدتر شده و دیگر نمی‌توانند به مدیریت بحران بپردازند. از دست رفتن اعتبار نخبگان سیاسی که فقط بر زور قهر تکیه می‌کنند راه را برای وقوع انقلابها هر چه بیشتر هموار می‌سازد و نهایتاً این فقط نظم ایجاد شده دوران پس از انقلابهاست که می‌تواند راه را برای ایجاد هماهنگی بین ارزشها و ساختارهای اجتماعی فراهم سازند. *ساموئل هانتینگتون* (۱۹۶۸)^۱ نیز انقلابها را حاصل فشار فزاینده روند مدرنیزاسیون در جامعه می‌داند. روند رشد و توسعه در کشورهای فقیر سیر توقعات را به شکل صعودی بالا می‌برد به نحوی که ساختارهای اجتماعی و سیاسی دیگر پاسخگوی گسترش فزاینده توقعات مردمی نبوده و شکاف بین سطح توقعات مردم و تواناییهای سیاسی و اجتماعی روند بحرانها را تسریع می‌کند و مقدمات شکل‌گیری انقلابها را به وجود می‌آورد.^(۹)

در اواخر دهه هفتاد نوع تأکیده‌های موجود در تئوریهای انقلاب به نوعی دستخوش تحول گردید. *چارلز تیلی*^۲ (۱۹۷۸) و *تدا اسکاچپول*^۳ (۱۹۷۹) هر دو بر فروپاشی توانایی حکومتها در کنترل قلمرو قدرت خود تأکید نمودند. *تیلی* (۱۹۷۸) علامت وقوع انقلابها را ستیز نهایی بین دو یا سه گروه سازمان یافته منسجم برای کسب کنترل قدرت در جامعه می‌داند. چنین شرایطی که راه را برای تنازع هموار می‌سازد زمانی فراهم می‌شود که ساختار قدرت و حکومت نمی‌تواند بر اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه کنترل داشته باشد.^(۱۰)

اسکاچپول در سال ۱۹۷۹ نگرش مشابهی را مطرح ساخت؛ وی می‌گوید هر حکومتی دارای دو چهره است یک چهره در نظام بین‌المللی و دیگری در شرایط حاکم در عرصه داخلی که نوعاً فشارهای بین‌المللی مانند ستیز بین قدرتهای بزرگ یا تلاش برای نفوذ در کشورهای ضعیف یا شکست در جنگ؛ توانایی یک کشور را در حفظ نظم درخانه با مشکل مواجه می‌سازد. در نتیجه ظهور یک حرکت انقلابی مربوط به یک طبقه مشخص دولت را سرنگون و نخبگان جدید سیاسی را به قدرت می‌رساند.

1. Samuel Hantington
2. Chares Tilly
3. Theda Skocpol

اگر چه درباره هر کدام از رهیافتهای اشاره شده جای سخن بسیاری هست، اما براساس هدف نوشتار موجود، تأکید کننده چالشهای اصلی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است که در کنار هم راه را برای انقلابها هموار می‌سازند. علیرغم تفاوت‌های واقعی بین مدل‌های مختلف انقلابها، می‌توان برخی الگوهای مشترک را در میان آنها پیدا کرد و از آنها برای گسترش بحث استفاده نمود. برای وقوع انقلابها، ما باید شاهد یک بحران اجتماعی - اقتصادی عمده، تشکیک جدی در مبانی مشروعیت نظام حاکم و بی‌ثباتی در روند سیاسی موجود باشیم. این سه ویژگی در همه نهضت‌های انقلابی نهایتاً به تشکیل ساختارها و روابط جدید سیاسی و اجتماعی منتهی می‌شوند، در این روند مجموعه‌ای از بنیان‌های جدید فکری آفریده می‌شوند که نهایتاً از درون آنها حکومتی شکل می‌گیرد که با نخبگان نو در آن نخبگان پیشین در تضاد هستند.^(۱) حال با استفاده از این سه ویژگی کلی این سوال مطرح می‌شود که آیا جهانی شدن و سایر تغییرات همراه آن پویایی^۱ اصلی انقلابها را دچار تغییر کرده‌اند؟

فرضیه بحث این است که یک بحران انقلابی جهانی در آینده نسبتاً نزدیک اتفاق خواهد افتاد که شبیه بحران‌های انقلابی ملی قبلی نیست. برای اثبات این بحث استدلال می‌شود که چگونه شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی لازم در دهه‌های آینده محقق خواهند شد. شاید اکنون ما در شرایط پیش از انقلاب قرار نداشته باشیم اما در خلال نسل آینده وارد این چنین موقعیتی خواهیم شد. اگر ما توجه خود را از سطح ملی به سطح بین‌المللی منعطف کنیم خواهیم دید که چگونه شرایط انقلاب دوباره در حال شکل‌گیری در سطح جهانی است. به عبارت دیگر اگرچه آتش انقلابها در سطح ملی فروکش کرده‌اند اما احتمال وقوع آن در سطح جهانی افزایش یافته است.

شرایط پیش از انقلاب

در ابتدا باید گفت بحران‌های اقتصادی اصلی‌ترین تهدیدکنندگان نظام‌های سیاسی مستقر هستند؛ به عبارت دیگر همه انقلابها به نوعی با بحرانهای اقتصادی همراه هستند. این درحالی است که فقر و نابرابری اقتصادی تقریباً در همه کشورهای جهان با تزاید فزاینده‌ای رو به افزایش است. فقرا به طور عمده در شهرهای فقیر و بحران‌زده و زاغه‌های فراموش شده

1. Dynamism

کشورهای جنوب در محنت و فقر به سر می‌برند. اگرچه چنین واقعیت‌هایی تاکنون نتوانسته‌اند بحران عمده‌ای را در نظام جهانی بوجود آورند اما به تدریج راه را برای وقوع یک بحران عمده هموار می‌سازند. همانند سایر انقلاب‌های دنیا و براساس رهیافتهای اشاره شده، فقط عمیق‌تر شدن شرایط بحرانی در وضع زندگی توده‌های مردم می‌تواند انقلابها را شکل دهد، اما در مقابل، پیشرفت نظام کاپیتالیستی به ویژه در تجارت آزاد، روند خصوصی‌سازی و رشد اقتصاد پولی و گسترش آن به نظام جهانی جنوب در خلال دهه گذشته، به نظر بسیاری از تحلیلگران تضمین‌کننده ثبات نظام سیاسی حاکم در سطح بین‌المللی است. به نظر برخی، در چنین شرایطی است که فقرا برای حفظ نظام و نه علیه آن نقش آفرینی می‌نمایند اما باید توجه داشت که این سکه روی دیگری نیز دارد؛ بسیاری از متغیرها نیز در اقتصاد جهانی از بین رفته‌اند و دیگر وجود ندارند. برای نمونه یارانه کشاورزی و اقتصادهای ملی و دولتی دیگر مانند گذشته مردم را در مقابل بحران‌های جدی حمایت نمی‌کنند. وقوع یک رکود جدی حداقل دو میلیارد نفر را بی‌درنگ دچار تأثیرات منفی خود می‌سازد. از این منظر جهانی شدن به طور مستقیم مسبب بحران اقتصادی مستقیم نیست، بلکه به این معناست که اگر یک بحران عمیق اقتصادی رخ دهد به طور بی‌سابقه‌ای دارای تأثیرات منفی شدیدی به شکل بسیار گسترده بر توده‌های بی‌شماری از مردم در سطح جهانی خواهد بود. البته پیش‌بینی وقوع بحران‌ها کارمشکلی است. شاید تورم اقتصادی، تقاضای بالای مصرف در آسیا و بی‌ثباتی اقتصادی در خاورمیانه باعث بالا ماندن قیمت‌های نفت گردد. یا شاید وقوع یک زمین لرزه بزرگ بتواند ژاپن یا کالیفرنیا را ویران نموده و ضربه مهلکی به ساختارهای اقتصادی جهانی بزند و خود باعث به وجود آمدن آثار ویرانگر بسیار عمده‌ای بر روی سرمایه‌گذاری در جاهای دیگر برای امر بازسازی شود.

حال دلیل وقوع بحران‌های عمده هرچه باشد، آنها باید بتوانند اقشار مشخص و گسترده‌ای از جامعه جهانی را به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر بگذارند تا وقوع انقلاب جهانی ممکن شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت، خساراتی که عمدتاً و صرفاً اقتصادهای توسعه یافته یا طبقات متوسط رو به بالای کشورهای درحال توسعه را تحت تأثیر خود قرار دهد، نمی‌تواند به یک انقلاب منجر شود. چرا که این گروهها دارای تواناییها و گزینه‌های مناسبی هستند که از طریق آنها می‌توانند توجه کافی را از طرف جامعه جهانی نسبت به خود معطوف سازند و

بنابراین و به این ترتیب شرایط برای تحقق افراط‌گری که پیش شرط اساسی برای وقوع انقلاب‌هاست فراهم نمی‌شود. چنین گروه‌هایی فاقد انگیزه‌های انقلابی و زبان سیاسی لازم در این باره هستند و نمی‌توان از آنها متوقع بود که هیزم‌کش آتش انقلاب‌ها باشند. در مقابل آن دسته بحران‌های اقتصادی که فقرا و طبقات متوسط رو به پایین را به ویژه در کشورهای در حال توسعه تحت تأثیر قرار دهد، می‌تواند به آن نوع نارضایتی خاص منجر شود که هموارکننده راه انقلاب باشد و شرایط را برای وقوع بحران‌های عمده آماده سازد چرا که تصور چنین جمعیتی اینست که نظام مستقر جهانی برای آنها و به نفع آنها تعبیه نشده است و نظام سرمایه‌داری جهانی به ضرر منافع آنها حرکت می‌کند بنابراین وقوع بحران‌ها به شدت برای این دسته از مردم در سطح جهانی تحریک کننده خواهد بود.

حال سؤال این است که چرا و چگونه نظام جهانی سرمایه داری برای اینان ساخته نشده است؟ بسیاری از تحلیلگران پدیده جهانی شدن را «دومین انقلاب بورژوازی» می‌نامند. از اوایل دهه هفتاد و در خلال دهه هشتاد سرمایه جهانی ارتباط خود را با اقتصادهای ملی به مراتب کمتر نموده است. فن آوری رایانه‌ای سیر جریان سرمایه جهانی را آسان نموده و راه را برای ورود و خروج آسان سرمایه گزاران از بازار سرمایه بسیار هموار کرده است. امروزه شرکت های فراملی می‌توانند از بسیاری از کنترل‌های دولتهای ملی که قبلاً معمول بوده‌اند بگریزند. نیروی کاری سازمان یافته قدرت خود را به مراتب از دست داده است چرا که سرمایه‌گزاران هر جا که بخواهند می‌روند. همه اینها در حالی است که دنیا به یک جامعه هشتاد - بیست تبدیل شده است بدین معنا که در آن بیست درصد پولدارها از مزایای بسیاری در نظام جهانی برخوردار می‌شوند درحالیکه هشتاد درصد فقرا از لحاظ اقتصادی پیوسته در حال زیان و در فقر و فلاکت بسر می‌برند. البته این الگوی هشتاد - بیست نه تنها در سطح جهانی بلکه در سطح ملی هم در کشورهای توسعه یافته و هم در کشورهای در حال توسعه وجود دارد دیگر امروزه مانند گذشته طبقه متوسط رو به پایین در اروپای غربی، ژاپن و آمریکای شمالی از تمهیدات رفاهی دولت بهره‌مند نیستند. به علاوه در اغلب کشورهای جنوب در سطح جهانی به جز چند استثنا مانند شیلی و اروپای مرکزی فقرا در محنت هرچه بیشتری به سر می‌برند و این روند هم مداوم به نظر می‌رسد.

این گردونه فقر به یک روند بی‌عدالتی اجتماعی همان گونه که چپها به آن اشاره می‌کردند

منتهی شده است، ولی باید توجه داشت این چرخه به یک نارضایتی افراطی که به سقوط رژیم های سیاسی بینجامد، منجر نشده است. اما به نظر می‌رسد تعمیق شرایط بحران اقتصادی دارای تأثیرات بیشتر و گسترده تری خواهد شد. در یک دیدگاه منتقدانه و قدرتمند تحلیل‌گران، نظام سرمایه‌داری جهانی، نظامی است که به اکثریت جامعه بشری تعلق ندارد. باید گفت که تشدید فشار فقر اقتصادی که حاصل پویایی اقتصاد جهانی است به چنین عقایدی هر چه بیشتر دامن می‌زند. وقتی که بحران‌ها از راه رسند نظام اجتماعی نیازمند مشروعیت است تا توانایی مقابله داشته باشد. این در حالی است که پیشروی سرمایه‌داری جهانی اساس این مشروعیت را تضعیف کرده است و نباید توقع داشته باشیم که ثبات کنونی همواره پایدار خواهد بود.

با این وجود باید دقت نمود که هر بحران عمیق اقتصادی نیز ضرورتاً به معنای وقوع انقلاب نخواهد بود. رکود اقتصادی دهه ۳۰ میلادی در قرن بیستم کشورهای آمریکا و انگلستان را با بحران مواجه کرد و اجازه داد تا حرکت‌های افراطی چپ و راست زمینه‌های خوبی برای فعالیت و رشد پیدا کنند. اما ساختارهای سیاسی قابلیت کنترل نهایی آن بحران را دارا بودند. فقط زمانی یک بحران به انقلاب منجر می‌شود که ساختارهای سیاسی توانایی مدیریت آن را دارا نباشند. بنابراین بحث مربوط به زمینه‌های تغییرات اجتماعی و نارضایتی‌ها که خلال دو دهه گذشته بوجود آمده است را باید با بازساخت ساختارهای سیاسی در سطح جهانی ارتباط داد. اگر ساختارهای سیاسی هر چه بیشتر با بحران مشروعیت مواجه باشند تقویت کننده وقوع بحران‌های جدی در سطوح جهانی خواهند بود.

به طور گسترده و در یک روند عمومی، نظام‌های سیاسی از دمکراسی مشارکتی به سمت حاکمیتی حرکت کرده‌اند که خادم منافع بازار بوده است. این درحالی است که در نظام بین‌الملل برای وقوع انقلابها، یک حکمروایی متمرکز جهانی که آن را از حاکمیت‌های ملی جدا می‌سازد وجود ندارد. به عبارت دیگر حکمروایی جهانی دارای چند ویژگی عمده است. اول تمرکز برخی از عملکردها که بالاتر از حاکمیت ملی کشورهاست؛ دوم مشارکت مردم در حکمروایی جهانی که باید بدون واسطه حاکمیت‌های ملی صورت پذیرد. سوم شکل‌گیری زنجیره‌ای از ترتیبات اقتصادی یکپارچه جهانی که همراه یک ره‌یافت راهبردی منطقی است؛ چهارم گسترش روند مهاجرت مردم به مثابه شهروندان نظام جهانی که به آسانی صورت پذیرد. به نظر می‌رسد بسیاری از اندیشه‌هایی که دیگر انقلابها را در سطح جهانی میسر نمی‌دانند به موضوع

حکروایی جهانی چونان یک متغیر اصلی توجه نکرده‌اند. دولتها و عوامل اقتصاد جهانی نیز فاقد ساختار سیاسی لازم برای پاسخگویی به خواسته‌های مردم هستند. در چنین شرایطی فقدان مشروعیت سیاسی تعمیق‌کننده پدیده بحران در سطح ملی و جهانی خواهد بود.

گفته می‌شود که در واقع حرکت‌های اجتماعی جهانی تاکنون وجود نداشته‌اند و دلیل عمده اینست که ساختارهای سیاسی لازم به وجود نیامده‌اند. به عبارت دیگر هنوز میدان عمل سیاسی در سطح جهانی به طور اساسی شکل نگرفته است.^(۱۳) پس این الگو هنگامی که نهادهای جهانی توسعه لازم را پیدا نمایند می‌تواند تغییر یابد. بنابراین وقوع بحران‌های اجتماعی متأخر بر شکل‌گیری نهادهای سیاسی است. چنین نهادهایی دارای تأثیرات ملموس‌تری بر روی مردم عادی در دنیا خواهند بود. این ساختارها به دنبال کسب مشروعیتی فراسوی مشروعیت دولتهایی هستند که آنها را خلق کرده‌اند. زمانی که این ارتباط مستقیم ایجاد شد حرکت‌های اجتماعی در سطح جهانی شکل خواهد گرفت و نقش آفرین و مؤثر خواهند شد. البته این نظر به طور خلاصه شاید درست باشد، ولی باید دقت نمود که سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی عمداً غیرپاسخگو طراحی شده‌اند و چنین سازمان‌هایی کلاً دارای منطق متمایزی برای مشروعیت خود هستند. به نظر نمی‌رسد آنان پاسخگوی حرکت‌های اجتماعی نه اکنون و نه در آینده باشند چرا که ذاتاً از ابتدا ناشنوا به دنیا آمده‌اند. راست این است که بزرگترین مجامع اقتصادی دنیا از بسط و توسعه دموکراسی در سطح جهانی می‌هراسند چرا که دموکراسی باعث خواهد شد فشارهای مردمی بر آنان افزایش یابد و در نتیجه آنها را از اهدافشان دور سازد و سطح کسب منافع مالی مربوط تنزل یابد.

البته در اینجا یک نکته اساسی را باید خاطر نشان نمود. چون حرکت‌های اجتماعی حیطة بسیار محدودی برای اقدام و عمل دارند بنابراین از بین خواهند رفت. تجربه تاریخی نشان داده است که بالا گرفتن نارضایتی‌ها مانند آنچه که حاصل یک بحران شدید اقتصادی باشد عرصه تاخت و تاز خود را هم پیدا خواهد کرد. نهادهای اقتصادی در دنیا انعطاف‌ناپذیر و غیرپاسخگو هستند. مسایل دیرپای جهانی مانند عدم مدیریت در مسایل زیست محیطی، عدم تعادل منابع، فشار مهاجرت و بویژه بی‌عدالتی در توزیع ثروت جهانی، مافوق توانایی نهادهای موجود برای مقابله با آنهاست. به هر حال یک نشانه کلاسیک در دهه انقلاب‌ها ناتوانی نهادهای سیاسی در کنترل مسایل اقتصادی و سایر بحران‌ها مانند انقلاب آمریکا، فرانسه و روسیه است.^(۱۳)

شاید بی عدالتی در توزیع ثروت جهانی یعنی شکاف شدید فقر و غنا بین شمال و جنوب در نظام بین‌الملل بزرگترین و مهمترین مسئله یا بحران عصر ما باشد. اکثریت جمعیت فقیر دنیا، اقلیت تجارت پیشه را که از روند جهانی شدن به شدت ثروتمند شده‌اند به دیده نفرت می‌نگرند و معتقدند که ساختارهای سیاسی دنیا عامل به وجود آمدن چنین بحرانی شده‌اند. نکته این است اکنون که مسایل کوچکتر و قابل کنترل‌تر هستند باید نخبگان جهانی دست به اقدام زده و به مدیریت شایسته بحران بپردازند و این قدر معطل و غیرپاسخگو باقی نمانند تا روزی فرا برسد که دیگر مسایل قابل کنترل نباشند. تمام انقلابها همین‌طور بدین آفت دچار بوده‌اند در واقع آنقدر به مسایل کم‌توجهی می‌شود تا آنکه روزی به حد انفجار رسیده و دیگر قابل کنترل نباشند.^(۱۴)

تاکنون به شرایط پیشین ساختاری و اقتصادی برای شکل‌گیری بحران انقلاب جهانی اشاره شد. اما باید گفته شود که فقط عامل اقتصادی، متغیرمنحصر به فرد و نهایی نمی‌باشد. باید دقت نمود که همه انقلابها زمانی شکل می‌گیرند که اندیشه و فرهنگی مخالف رژیم مستقر پدید آید. آنها عرضه کننده دیدگاه و افق جدیدی برای زندگی هستند و می‌خواهند سنت‌های مستقر و متداول رژیم سابق را از بین برده و از نو بسازند. فروپاشی واقعی نظام زمانی واقع می‌شود که شکست‌های اقتصادی و فرهنگی با یکدیگر قرین شوند.^(۱۵)

حال سوال این است که مؤلفه‌های شکست فرهنگی در نظام جهانی امروز کدامند. بسیاری از گروه‌های ناراضی در دنیا مانند حرکت‌های اصول‌گرایی، نظام لیبرال غربی را مسئول مسایل و مشکلات جهانی می‌دانند. گروه‌های سنتی اصول‌گرا مانند اسلام‌گرایان، مسیحیان دست راستی و هندوها و اخلاق‌گرایان چینی، چندان راجع به همدیگر ادعایی ندارند و بیشتر در مقابل طبقه متوسط رو به بالای لیبرال احساس خصومت می‌کنند. این درحالی است که خیلی از آنان مسایل اقتصادی را چندان با اهمیت نمی‌پندارند بلکه آنان ارزشهای اخلاقی خود را با اهمیت و حیاتی می‌دانند و خواهان نقش آفرینی بیشتری برای آن ابتدا در جوامع خود و سپس در سطح جامعه جهانی هستند. به عبارت دیگر دلیل اصلی وقوع بحران برای آنان نه عوامل اقتصادی بلکه عوامل ارزشی و فرهنگی است.^(۱۶)

پس می‌توان گفت درآمیختن بحران اقتصادی و خواسته‌های فرهنگی ضد غربی اصلی‌ترین بحرانهایی هستند که نظم فعلی را در سطح جهانی به شدت تهدید می‌کنند. در این

دودیدگاه، ایده مشترک جا به جایی نخبگان جهانی از قدرت و از بین بردن پایگاههای نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنهاست. بسیاری از فرهنگهای مخالف در این ایده با یکدیگر مشترک هستند. مقابله با فقر جهانی و کم کردن سریع شکاف شمال و جنوب نیازمند انتقال ثروت به طور کلان می‌باشد. در این باره یک حکمروایی قدرتمند جهانی لازم است تا قادر باشد در مقابل مقاومت گروههای ثروتمند و برخوردار جهانی ایستادگی کند؛ یک «رابین هود» جهانی که بتواند منابع ثروت را به سمت فقیرترین مناطق دنیا سوق دهد و بدین وسیله شکاف فقر و غنا را هر چه کمتر کند.^(۱۷)

البته در چنین حالتی هم مانند سطوح ملی در سطح بین‌المللی نیز دو ایده با یکدیگر در تنش خواهند بود. در ایده اول دولتی کوچکتر به همراه یک جامعه مدنی پویا مطالبه می‌شود، در حالی که در دیگری یک حکمروایی جهانی پس از وقوع انقلاب خواسته می‌شود که دارای یک دستگاه قدرتمند اقتصادی باشد که بواسطه آن بتواند مقتدرانه عمل کند. البته ممکن است که این دو دیدگاه قابل انطباق با یکدیگر نیز باشند به این معنا که حکمروایی جهانی می‌تواند از لحاظ فکری متعهد به قدرتمند نمودن اشکال سنتی جامعه مدنی و گسترش فضا برای مشارکت بومی باشد. اما در عین حال بتواند آنقدر قدرتمند باشد که به بسیج منابع بپردازد و نخبگان اقتصادی شکست خورده به همراه مهمترین آنها در طبقه متوسط رو به بالا را کنترل و مهار نماید و به تدریج در خلال چند دهه بتواند یک اقتصاد جهانی متمول را شکل دهد. بدین ترتیب سیر کاهش حاکمیت ملت کشورها به طور فزاینده‌ای شتاب خواهد گرفت، البته با گرایشهای فکری کاملاً متفاوت از آنچه که امروزه در نظام سرمایه داری جهانی شده رخ داده است. ممکن است سیاستهای ملی در اشکال ضعیف‌تر در یک نظام فدرالی جهانی یا به شکل واگرا در واحدهای سیاسی کوچکتر که مردمی تر هستند ارایه شوند.

مهمترین منابع ناراضییتی هم در زمینه‌های فرهنگی و هم در زمینه‌های اقتصادی حاشیه نشینان شهرها به ویژه در کشورهای جنوب هستند که طبقه متوسط رو به پایین را تشکیل می‌دهند. اگر یک بحران جدی پدید آمد و عمیق شود اینان می‌توانند متحدانی را در میان طبقات متوسط رو به پایین در کشورهای شمال پیدا کنند.

البته کسی ادعا نمی‌کند که هر وقت چنین شرایطی به وجود آمد حتماً انقلاب‌ها رخ خواهند داد بلکه ادعا این است که حداقل بحرانی عمده در نظام بین‌الملل شکل خواهد گرفت.

همانطوری که اسکاچیپول می‌گوید هیچ انقلابی خود شرایط موفقیت خود را خلق نمی‌کند بلکه شرایط خود راه را برای فرصت‌های مختلف از جمله وقوع انقلاب‌ها هموار می‌نمایند. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که شرایط اقتصادی و فرهنگی توضیح داده شده در ساختار جهانی راه را برای وقوع حرکت‌های مختلف مهیا می‌سازند.

حال یک سوال تئوریک در اینجا مطرح می‌شود: چگونه یک انقلاب می‌تواند حکومتی ستیزه‌جو را برای دستاویز نداشته باشد، آیا در مقابل چنین حرکتی می‌تواند یک جامعه مدنی را دستاویز موضوعی خود قرار دهد. همه انقلاب‌های سنتی که در حد ملی رخ داده‌اند حکومتی متخاصم را موضوع هدف حرکت خود قرار داده‌اند و به بسیج نیروها پرداخته‌اند که آن را سرنگون کنند. به این ترتیب مشابهت انقلاب در نظام جهانی با انقلاب ملی کاری چندان آسان نمی‌باشد. برای نمونه دنیا مرکز قدرتی ندارد که انقلاب از آن شروع شود و به دلیل فقدان ساختار سیاسی مشخص بین‌المللی، پیش‌بینی این موضوع کار بسیار سختی است که دوران انتقال پس از انقلاب در سطح جهانی چگونه خواهد بود. بنا براین می‌توان گفت این شرایط از روند درونی خود انقلاب‌ها به تدریج شکل خواهند گرفت.

نتیجه‌گیری

اگر چه به نظر می‌رسد که مدعیان نظری این موضوع که دیگر عصر انقلاب‌ها در سطح ملی پایان یافته باشد در ادعای خود محق باشند، اما انقلاب‌ها آتشی زیر خاکستر باقی مانده‌اند آتشی که این بار گستره آن صرفاً در سطح ملی نبوده بلکه جهانی را در معرض خود قرار خواهد داد. متغیرهای اصلی در این استدلال صرفاً امور اقتصادی در سطح بین‌الملل یا فقر جهانی نیست بلکه آمیزه‌ای از مؤلفه‌های اقتصادی و فرهنگی مد نظر قرار می‌گیرند که در این میان مشروعیت سیاسی نیز نقش آفرینی می‌کند به عبارت دیگر اگر چه ساختار ناعادلانه نظام اقتصاد بین‌الملل برای عده‌ای در سطح جهانی شدیداً ایجاد نارضایتی می‌کند و تمهید کننده راه انقلاب‌ها می‌شود اما برای دیگر گروه‌ها اینگونه نیست چرا که این دسته دوم به شدت از ساختارهای فرهنگی و نظام ارزشی که نظام تفکر غربی در جهان نهادینه ساخته است سخت‌خشمگین هستند، این گروه عمدتاً اصولگرا، معتقدند با تعمیق ارزش‌های غربی، ارزش‌های انسانی در حال استحاله هستند و اگر جامعه بشری برای احیای آن کاری نکند خیلی دیر خواهد شد.

پس به نظر اینان معضل عمده فراسوی جامعه جهانی مبارزه با آثار فرهنگی پدیده‌هایی مانند جهانی شدن است.

به نظر منتقدان، اگر چه نظام بین‌الملل در تب و تاب بحرانهای بزرگ اجتماعی می‌سوزد اما به دو دلیل عمده این بحرانها هموار کننده راه انقلاب‌ها نیستند. اول اینکه نظام جهانی اکنون قابلیت‌های مناسبی را برای مدیریت بحران در اختیار دارد و با این ابزارها می‌تواند موج نارضایتی‌ها را به خوبی مهار کند و این‌گونه است که بیشتر رهبران نارضایتی‌ها در سطح جهانی خواهان شکل‌گیری انقلاب نیستند بلکه می‌خواهند که از طریق انجام دادن اصلاحات ساختار را به گونه‌ای تغییر دهند که منافع عمده اکثریت مردم در سطح جهانی تأمین شود و این‌طور نباشد که صرفاً تنها یک جامعه هشتاد - بیست در جهان در سطوح ملی وجود داشته باشند. اینان فرضیه انقلاب را نه در سطح ملی و نه در سطح جهانی سناریوی اصلی نمی‌دانند. دلیل دوم اینان برگرفته از اصول انقلاب‌ها نیست. به نظر اینان در هر انقلابی، انقلابیون ساختارهای سیاسی قدرتی را مورد هدف و تاخت و تاز خود قرار می‌دهند. رهبران انقلاب هیزم‌کش آتشی هستند که می‌خواهند ساختار مستقر قدرتی را با شعله‌های آن خاکستر کنند و سپس در آنجا خانه‌ای نو بنا کنند. این در حالی است که نظام جهانی در شرایط فعلی فاقد یک ساختار سیاسی متمرکز است که بتواند مورد هدف آتش انقلاب گیرد. بنابراین به نوعی به نظر اینان بحث وقوع انقلاب در سطح جهانی فاقد معناست، چون سالبه به انتفای موضوع می‌باشد. هرگاه که ساختار سیاسی متمرکز جهانی به وجود آید آن هنگام است که می‌توان از احتمال وقوع انقلابها سخن گفت.

به هر حال به نظر می‌رسد توان نظام بین‌الملل در مدیریت بحرانها بسیار بااهمیت باشد. همه انقلابها به نوعی حاصل بی‌تدبیری در مدیریت بحرانها از زمانی است که شروع می‌شوند. اگر بحرانها هر چه زودتر مد نظر قرار گیرند و مهار شوند هرگز به نقاط خطرناک بحرانی نمی‌رسند، این موضوع هم درباره بحرانهای اقتصادی و هم بحرانهای فرهنگی پیش رو که می‌توانند بهانه انقلاب شوند مدنظر قرار گیرند.

1. Crane Brinton, **The Anatomy of Revolution**, (New York, Vintage Books, (1965) [1938]), Pp. 40-41.
2. David Blackbourn, **The Long Nineteenth Century: A History of Germany, 1780-1918**, (New York, Oxford University Press, 1998).
3. Roger Burbach, **Globalization and Postmodern Politics: From Zapatistas to Robber Barons**, (London, Pluto Press, 2001), Pp. 17-39.
4. Miguel Angel Centeno, **Democracy Within Reason: Technocratic Revolution in Mexico**, (University Park, Pennsylvania State University Press, (1997) [1994]).
5. James C. Davies, "Toward a Theory of Revolution", **American Sociological Review**, 1962, 27(1).
6. Jeff Goodwin, **Is the Age of Revolutions Over?** in Mark N. Katz (ed.), **Revolution: International Dimensions**, (Washington, DC, CQ Press, 2001a).
7. Ted Robert Gurr, **Why Men Rebel**, (Princeton, NJ, Princeton University Press, 1970).
8. Jeff Goodwin, **No Other Way Out: States and Revolutionary Movements, 1945-1991**, (Cambridge, Cambridge University Press, 2001b), Pp. 72-93.
9. Samuel Huntington, **Political Order in Changing Societies**, (New Haven, CT, Yale University Press, 1968), Pp. 24-38.
10. Michael Hardt and Antonio Negri, **Empire**, (Cambridge, MA, Harvard University Press, 2000), Pp. 31-57.
11. Chalmers Johnson, **Revolutionary Change**, (Boston, MA, Little, Brown and Company, 1966).
12. Kellner Douglas, "Globalization, Technopolitics and Revolution" URL (August 25), <http://www.gseis.ucla.edu/faculty/kellner/papers/GlobTRRev-pran.htm>.
13. National Intelligence Council, **Mapping the Global Future: Report of the National Intelligence Council's 2020 Project**, (Washington, DC, National Intelligence Council, 2005), pp. 18.
14. Theda Skocpol, **States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China**, (New York, Cambridge University Press, 1975), Pp. 27-41.
15. Sidney Tarrow, **Transnational Politics: Contention and Institutions in International Politics**, **Annual Review of Political Science**, 2001, 4.
16. Charles Tilly, **From Mobilization to Revolution**, (New York: Random House, 1978).
17. W. Warren Wagar, "Toward a Praxis of World Integration," **Journal of World Systems Research**, 2, 1996, pp. 19-31.